

نظام سیاسی
پس از سال
۲۰۰۱ با تکیه
بر «رانت‌های»
مختلفی که
از منابع مالی
صاحبان قدرت
مختلف حمایت
و هزینه‌های
سیاسی و
امنیتی آنها را
تأمین می‌کند،
رونق می‌یابد و
رشد می‌کند

این دخالت شبکه‌های قدرتمند چیزی فراتر از فسادهای مالی و نجاری است و به تعبیه شرکای سیاسی و تأمین منافع آنها در دولت مربوط می‌شود. بنابراین غارت دائمی منابعی که طبق تعریف اسنایدر غیرقابل غارت هستند، ممکن است، زیرا گره‌های کور کنترل بالقوه دولت در طول فرایند انعقاد قراردادها، استخراج، حمل و نقل و (در صورت لزوم) فرآوری و در گذرگاه‌های مرزی توسط کسانی ایجاد شده‌اند که از طریق شبکه‌های خود در غارت منابع شریکند و مانع از اعمال مشارکت عمومی یا خصوصی و یا بهره‌برداری عمومی دولت از منابع مذکور می‌شوند.

بنابراین سازماندهی غارت در مقیاس صنعتی در افغانستان به علت وابستگی‌های اقتصادی اجتماعی به مسیر قبلی با آنچه که لوبیلون و دیگران تحلیل و پیش‌بینی می‌کنند متفاوت است. شبکه‌های صاحبان قدرت در دولت پس از سال ۲۰۰۱، قبل از اینکه غارت صنعتی اکثر منابع معدنی برجسته شود، مستقر شده بودند (هر چند بهره‌برداری در مقیاس‌های کوچک‌تر از بعضی از مواد معدنی چندین دهه است که انجام می‌شود). از این رو شبکه‌های قدرت توانسته‌اند در بخش استخراج به صورت خصوصی استفاده کنند و توسط فساد فراگیری که مستلزم پرداخت‌هایی به رهبران سیاسی، همکارانشان، پلیس، مقامات مرزی و بوروکرات‌های دولتی مرتبط است تقویت شده‌اند.

دولت که پیش از این بین صاحبان قدرت و شبکه‌های آنها به اشتراک گذاشته شده است، نتوانسته است از غارت گسترده منابع غیرقابل غارت جلوگیری کند و یا حتی تا میزان قابل توجهی در سود سهمیم باشد. قراردادهای معدنی صادر شده توسط دولت عملاً مجوزی برای غارت بدون پرداخت حق الامتیاز و مالیات و یا پرداخت ناچیز آنهاست.

ملاحظات و سنجش‌های پویا هم به افزایش غارت در مقیاس صنعتی کمک کرده است. چنین غارت‌هایی پایه‌های مالی و در نتیجه جایگاه سیاسی صاحبان قدرت را تقویت می‌کنند و از این رو پایگاه آنها به مرور زمان مستحکم‌تر و توانایی‌شان برای اشتغال به غارت در مقیاس صنعتی بیشتر می‌شود. همه اینها بالقوه چرخه معیوبی را از استقرار روزافزون این صاحبان قدرت و شبکه‌های آنها و غارت رو به تزاید ایجاد می‌کنند.

چرا غارت مواد معدنی در دهه گذشته هم در سال‌های آخر حکومت کرزای و هم اخیراً در دوره حکومت ملی (حکومت وحدت ملی) به حدی افزایش پیدا کرده است که نام غارت در مقیاس صنعتی برایش مناسب است؟ و رای پویایی‌های مالی و قدرتی که بیان شدند، احتمالاً چندین عامل مقوم هم در این امر دخالت دارند، هر چند که ارزیابی نقش‌ها و اهمیت نسبی آنها تا حدی به صورت حدس و گمان میسر است.

کاهش درآمدهای پرمفعت از سایر فعالیت‌ها در سال‌های اخیر- بویژه درآمدهای ناشی از قراردادهای نظامی بین‌المللی، قراردادهای کمک‌رسانی و سایر فعالیت‌های تجاری مرتبط با جریان‌های عظیم پولی به افغانستان- ممکن است عامل مهمی برای تشویق شبکه‌های صاحبان قدرت به سمت صنایع استخراجی باشد.

برای مثال تعدادی از شرکت‌های معدنی افغانستان قبلاً شرکت‌های ساختمانی بودند که بخش اعظم درآمد خود را از طریق قراردادهای بین‌المللی به دست می‌آوردند تا اینکه در دوران انتقال با خروج نیروهای نظامی خارجی از کشور و کنار گذاشته شدن تدریجی پرداخت‌های بین‌المللی مرتبط با آنها از بین رفتند.

نظام سیاسی پس از سال ۲۰۰۱ با تکیه بر «رانت‌های» مختلفی که از منابع مالی صاحبان